



ISSN:2588-7033



Use of Social Control and Repression (Hard Power) in the Early Abbasid Caliphate (132–232 AH)

Mohammad Hasanbeigi^{a*}, Mojtaba Heideri^b, Nasrin Gholami Mehrabadi^c

^a Associate Professor, Department of History, Arak University, Arak, Iran

^b Instructor, Department of Educational Sciences, Farhangian University, Arak, Iran

^c MA in Islamic History and History Teacher at Education Administration of District One, Arak, Iran

KEYWORDS

Abbasids, hard power, social repression, religious legitimacy, legitimate violence

Received: 21 July 2024;
Accepted: 17 November 2024

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2024.2036291.1563

ABSTRACT

The early Abbasid Caliphate, spanning approximately a century from 132 to 232 AH, is recognized as the most glorious period of this caliphate, often referred to by historians as the Golden Age. During this time, around nine caliphs ascended to power and played a significant role in political and social transformations. In this era, the use of hard power and social repression became a central focus of governmental policies. The Abbasids attempted to legitimize their violent and ruthless actions against opponents, such as killings and torture, by depicting them with a religious color, despite the fact that Islamic law does not endorse such behavior. This policy reached its peak during the caliphates of Al-Mansur and Harun al-Rashid, when they shifted towards Sunni ideologies and Arab nationalism, and distanced themselves from Iranians in an effort to solidify their power base. Among the victims of this political shift were prominent figures from the Alawid and Iranian ministerial families, such as the Barmakids. Almost all opposing forces to the Abbasids, including remnants of the Umayyads, Khawarij, Iranians, Alawids, and Shiite Imams and their followers, were subjected to Abbasid repression. The main question of the present study concerns how the use of hard power and social repression by the Abbasids affected the stability and legitimacy of their government. The study hypothesized that the use of hard power and social repression by the Abbasids, despite attempts to provide religious legitimacy to these actions, led to a decrease in popular support and an increase in dissatisfaction among various social groups, ultimately weakening the foundations of their rule.

* Corresponding author.

E-mail address: mohaamad.beigi@gmail.com

©Author





استفاده از کنترل و سرکوب اجتماعی (قدرت سخت) در عصر اول خلافت عباسی

«۱۳۲ - ۲۳۲ ه. ق»

محمد حسن بیگی الف*، مجتبی حیدری ب، نسرین غلامی مهر آبادی ج

الف دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران، mohaamad.beigi@gmail.com

ب مربی، گروه علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان، اراک، ایران، moheydar@yahoo.com

ج دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ اسلام و دبیرتاریخ اداره آموزش و پرورش ناحیه یک، اراک، ایران،

gholamimehr98@gmail.com

چکیده	واژگان کلیدی
دوره اول خلافت عباسی که حدود یک قرن از سال ۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری قمری به طول انجامید، به عنوان باشکوه‌ترین دوران این خلافت شناخته می‌شود و مورخان از آن به عنوان عصر طلایی یاد می‌کنند. در این دوره، حدود ۹ خلیفه به حکومت رسیدند و نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایفا کردند. در این دوران، استفاده از قدرت سخت و سرکوب اجتماعی به عنوان یکی از محورهای اصلی سیاست‌های حکومتی مورد توجه قرار گرفت. عباسیان با ارائه صبغه‌ی دینی به عملکرد خشن و بی‌رحمانه خود در کشتار و شکنجه مخالفان، تلاش کردند تا این اقدامات را مشروع جلوه دهند؛ هرچند که شرع اسلامی چنین عملکردهایی را تأیید نمی‌کند. این سیاست به‌ویژه در زمان خلافت منصور و هارون الرشید به اوج خود رسید؛ زمانی که آن‌ها با چرخش به سوی اندیشه‌های تسنن و عرب‌گرایی و فاصله گرفتن از ایرانیان، تلاش کردند پایه‌های قدرت خود را مستحکم کنند. از جمله قربانیان این چرخش سیاسی، بزرگان علوی و وزیران ایرانی از خاندان‌های بزرگی نظیر آل برمک بودند. تقریباً همه نیروهای مخالف عباسیان شامل بقایای امویان، خوارج، ایرانیان، علویان و امامان شیعه و پیروان آنان، تحت سرکوب عباسیان قرار گرفتند.	عباسیان، قدرت سخت، سرکوب اجتماعی، مشروعیت دینی، خشونت مشروع
سوال اصلی: چگونه استفاده از قدرت سخت و سرکوب اجتماعی توسط عباسیان بر پایداری و مشروعیت حکومت آنان تأثیر گذاشت؟	تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۷ مقاله علمی پژوهشی
فرضیه پژوهش: استفاده از قدرت سخت و سرکوب اجتماعی توسط عباسیان، با وجود تلاش برای مشروعیت‌بخشی دینی به این اقدامات، منجر به کاهش حمایت مردمی و افزایش نارضایتی در میان گروه‌های مختلف اجتماعی شد که در نهایت به تضعیف پایه‌های حکومت آنان انجامید.	

مقدمه

عباسیان از همان ابتدای پیروزی در کنار استفاده از قدرت نرم، به‌کارگیری قدرت سخت در مقابل دشمنان را محور سیاست‌های خود قرار دادند. از آنجا که عباسیان همواره در تمامی امور، حتی استفاده از سرکوب و خشونت علیه مخالفان، سعی در ارائه صبغه دینی از حکومت خود داشتند، می‌توان از عملکرد خشن و بی‌رحمانه آنان در کشتار و شکنجه مخالفان به‌عنوان استراتژی خشونت

مشروع یاد کرد؛ گرچه اساساً شرع این‌گونه عملکرد در مقابله با مخالفان را برتافته است و تأیید نمی‌کند. یکی از ابتدایی‌ترین روش‌های امویان برای مقابله با دشمنان داخلی، به کارگیری قوهی قهریه و سرکوب بود که در هر دوره‌ای این سیاست درباره گروهی از دشمنان یا همه آن‌ها استفاده می‌شد. البته چرخش کامل به سوی سیاست استفاده از قدرت سخت در زمان مأمون - هنگامی که احساس کرد به اندازه کافی پایه‌های قدرت خود را مستحکم کرده است -، شکل گرفت. این رویکرد ابتدا با چرخش به سوی عرب‌گرایی و پرهیز از سیاست گرایش به مسلمانان غیر عرب و فاصله گرفتن از ایرانیان همراه بود. او پس از قتل برادرش امین به کمک سپاه طاهر بن حسین و نارضایتی خاندان عباسی از این امر، درصدد انتقال پایه حمایت خود از ایرانیان به اعراب و انتقال مقر خلافت از مرو به بغداد برآمد و تلاش کرد با نخبگان عرب به توافق برسد؛ اما آنان به جهت تکیه مأمون بر ایرانیان و قصور او در توجه به اعراب، در حمایت از وی برای مقابله با جنبش‌های استقلال‌طلبی نظیر بابک و مازیار سستی کردند. نهایتاً مأمون با روی آوردن به ناسیونالیسم عربی، نخبگان غیرعرب را سرکوب کرد. از جمله قربانیان این چرخش سیاسی، وزیرانی از خاندان‌های بزرگی نظیر آل‌سهل بودند.

عمده‌ترین نیروهای مخالفی که عباسیان در قبال آن‌ها به استفاده از نیروی زور و غلبه متوسل شدند، شامل بقایای امویان، خوارج، ایرانیان، علویان و امامان شیعه و پیروان آن‌ها بود.

پیشینه پژوهش

در زمینه تاریخ خلافت عباسی و تلاش آن‌ها در جهت حفظ حکومت و سرکوب مخالفان آثار و نوشته‌ای مختلفی موجود است که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- کتاب «اسلام در ایران، شعوبیه؛ نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان» نوشته دکتر ره ناث و پروفیسور گل‌دزیهر، به بررسی تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران در دوران خلافت امویان و عباسیان می‌پردازد. نویسندگان با احترام به اصول اسلامی، به نقد پان عربیسم و تعصبات اعراب می‌پردازند و ادعا می‌کنند که اسلام واقعی در این دوران تحریف شده است. آن‌ها تأکید دارند که خلافت‌ها بر اساس منافع سیاسی عمل کرده‌اند. همچنین، این کتاب به فعالیت‌های ایرانیان در برابر اعراب و استفاده از شعر پارسی به عنوان ابزاری برای مقاومت اشاره دارد.

۲- کتاب «حکومت عباسیان در پیشگاه تاریخ» نوشته معتمد خراسانی، تاریخ خلافت عباسیان از آغاز تا زمان مأمون را بررسی می‌کند. نویسنده با اشاره به جنایات بنی‌امیه، نشان می‌دهد که چگونه بنی‌عباس با استفاده از نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی به قدرت رسیدند. او در ادامه به تحولات عصر عباسی در دوره اول می‌پردازد و به چگونگی سرکوب مخالفان اشاره می‌کند.

۳- کتاب «تاریخ خلافت عباسی: از آغاز تا پایان آل بویه» نوشته احمدرضا خضری شامل پنج فصل است که به بررسی تاریخ عباسیان و تحولات آن‌ها می‌پردازد. نویسنده با جزئیات بیشتری به انتقام‌جویی‌های عباسیان از امویان و قیام‌های ایرانیان علیه آنان اشاره دارد. همچنین، این کتاب چگونگی روی کار آمدن عباسیان و ساختار خلافت را تحلیل می‌کند.

۴- کتاب «تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان» نوشته دکتر حاتم قادری شامل نه فصل است که به بررسی مشروعیت حکومت عباسیان می‌پردازد. نویسنده تفاوت‌های بین مشروعیت امویان و عباسیان را تحلیل کرده و وضعیت خلفای عباسی را در زمینه نصب یا عزل آن‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد.

این تحقیقات ابعاد مختلف تاریخ عباسی را پوشش می‌دهند، از جمله جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی، که مطالعه آن‌ها می‌تواند تصویری جامع از سرکوب اجتماعی در این دوره تاریخی فراهم آورد.

۱. سرکوب بقایای امویان

ابوالعباس سفاح در طول ۴ سال حکومت خود در تلاش برای استقرار خلافت و سرکوب امویان و وابستگان آنان بود. او برای استحکام حکومت نوپای عباسی از بستگان خود یاری خواست و با مشارکت دادن آنان در حکومت خویش، قدرت را به افراد خاندان عباسیان منتقل کرد. از این رو عموهایش سلیمان بن علی را حاکم بصره و توابع آن، اسماعیل بن علی را حاکم اهواز و داوود بن علی را حاکم کوفه و حجاز کرد؛ و گویی مأموریت اصلی وی تعقیب و کشتار امویان بود. داوود پس از برگزاری مراسم حج گروهی از امویان را در مکه به قتل رسانید و گروه دیگری از آنان را به زندان سپرد تا مردند. همچنین عده‌ای را به زنجیر کشید و به طائف فرستاد تا در آنجا کشته شوند و آنگاه به مدینه رفت و در آنجا نیز چنین کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۳۳۳/۲). سفاح بیشتر ایام خویش را به سرکوبی سرداران عرب گذراند که با امویان همکاری کرده بودند و ریشه امویان را قطع کرد؛ چنانکه از این خاندان به جز عبدالرحمن داخل که دولت اموی اندلس را بنیان نهاد کسی از دست وی نجات نیافت. او ابن هبیره یکی از سرداران مروان اموی را نیز -با آنکه امان داده بود- کشت. به فرمان سفاح قبر تمام خلفای اموی به جز عمر بن عبدالعزیز را شکافتند و استخوان‌های آن‌ها را سوزاندند و خاکسترشان را به آب دادند. این طرز رفتار با مردگان امویان، تصویر رفتار با زندگان آنان را که به اسارت آن‌ها درآمدند، ترسیم می‌کند. داوود بن علی عباسی در حجاز اعلام بخشش کرد و پس از آنکه امویان از پناهگاه خارج شدند همه آن‌ها را به قتل رساند. در برخی از مناطق شامات بقایای امویان و یا فرماندهان آن‌ها سر به شورش برداشتند، اما با شدت هر چه تمامتر سرکوب شدند. سخت‌گیری بر امویان به گونه‌ای بود که آنان به دورترین نقاط شمال آفریقا و اندلس پناه بردند (جعفریان، ۱۳۹۲: ۹۴).

۲. سیاست سرکوب خوارج

یکی از اندیشه‌های افراطی تأثیرگذار در تاریخ اسلام پیدایش جریان فکری - سیاسی خوارج است. این فرقه کلامی - سیاسی از بدو شکل‌گیری یعنی پس از جنگ صفین تا دوره خلفای اموی و عباسی، شورش‌های گسترده‌ای را برپا کرد و تا قرن‌ها در بطن جامعه‌ی اسلامی به کشتار مسلمانان پرداخت. خوارج در طول سه قرن فعالیت نظامی، سیاسی، مذهبی در دوره امویان آشوب‌های بسیاری را ایجاد کردند و شرایط را برای سقوط امویان و ظهور عباسیان فراهم نمودند. پس از پیروزی عباسیان نیز به دلایل متعدد سیاسی، اقتصادی و مذهبی به قیام‌های خود ادامه دادند اما به شدت توسط عباسیان سرکوب شدند.

خوارج که خلافت را انتخابی - و نه انتصابی و موروثی - می‌دانستند، در انتخاب خلیفه ملاک‌های ویژه‌ای در نظر داشتند. از منظر آنان، خلیفه باید در زندگی خصوصی خویش به تمام معنا پارسا و پرهیزگار باشد و در مقام رهبری جامعه اسلامی اجرای احکام دینی - مورد نظر آنان - به‌ویژه قسط و عدالت را اصلی‌ترین وظیفه خود بشمارد. اما آنان هیچکدام از صفات لازم را در وجود خلفای عباسی نمی‌یافتند. بر این اساس خوارج برای برچیدن بساط خلافت عباسی و سپردن مقام خلافت به افرادی که از نظر آنان واجد شرایط لازم بودند، تلاش می‌کردند.

خوارج بر ضد خلافت عباسی جنبش‌های مسلحانه‌ی متعددی داشتند. این جنبش‌ها در زمان هارون الرشید گسترشی چشمگیر داشت. بی‌تردید علت این امر شیوه‌ی حکومت اشرافی هارون و گماشتگان او بود که باعث مقبولیت خوارج در میان محرومین نیز شده بود. هارون که به‌عنوان امیرالمؤمنین بر مسند خلافت تکیه زده بود، در مقام خلیفه‌ی اسلام، مسئولیت خطیر اجرای احکام دینی را در قلمروی گسترده بر عهده داشت. اما شیوه‌ی زندگی او با آنچه که از امیرالمؤمنین انتظار می‌رفت، منافات داشت. دربار پرشکوه هارون و زندگی شاهانه او و اطرافیانش، هزینه‌های هنگفتی را می‌طلبید. این مبالغه‌گزار تنها از بودجه‌ای که می‌بایست صرف رفاه و آسایش جامعه شود، تأمین نمی‌شد و زیاده‌خواهی از دسترنج عامه مردم را نیز در پی داشت (فروزانی، ۱۳۸۷: ۲۴-۱۲).

خلیفه هارون و اطرافیان او، در جاه و جلالتی خیره کننده می‌زیستند و اموال آنان بسیار هنگفت بود. از ثروت‌های کلان هارون و کارگزاران او می‌توان به اوضاع نابهنجار معیشتی اکثریت مردم در قلمرو هارون‌الرشید پی‌برد. این امر موجب شده بود هر فردی که بر ضد خلافت قیام کند از طرفداری جمعیتی گسترده برخوردار شود. چنانکه در قیام‌های علویان، جنبش‌های خرم‌دینان، شورش رافع بن لیث و قیام‌های مکرر خوارج بدان سبب بود که عملکرد هارون و کارگزاران او نارضایتی عمومی را در پی داشت؛ و مسلم است که آنان با شکنجه ناچار به پرداخت قسمت بیشتر دسترنج خود به عاملان خلیفه بودند.

در این احوال سرکردگان خوارج که خلافت عباسیان را نامشروع می‌دانستند، منادی اجرای عدالت بودند و می‌گفتند: «حتی یک درم خراج به خلیفه ندهید» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۸)، مورد توجه مردم قرار می‌گرفتند. خلاصه آنکه قیام خوارج در زمان هارون الرشید واکنشی مسلحانه و خونین به اجحافی بود که از سوی خلیفه و دستگاه حکومتی او بر مردم روا داشته می‌شد (فروزانی، ۱۳۸۷: ۲۰). از مهمترین قیام‌های خوارج که هارون آن‌ها را سرکوب کرد، می‌توان به قیام‌های زیر اشاره کرد:

در سال ۱۷۰ قمری یعنی اولین سال خلافت هارون، اباضیه که از خوارج منسوب به عبدالله بن اباض به شمار می‌رفتند، در افریقیه (تونس) قیام کردند و سپاه حاکم افریقیه، داود بن یزید را شکست دادند. اباضیه در دومین نبرد با لشکر داود بن یزید شکست خوردند و بسیاری از آنان به دستور او کشته شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۰: ۳۶۲۷/۸).

در سال ۱۷۱ قمری یکی از خوارج به نام صحصح خارجی قیام کرد هارون برای نبرد با او سپاهی فرستاد سپاه در «دورین» با صحصح جنگید و او به قتل رسید (همان، ۱۴۰۷: ۲۸۱/۴).

در سال ۱۷۶ قمری فضل خارجی در نصیبین قیام کرد، فضل در موصل با هجوم سپاهیان مستقر در آن شهر رو به رو شد، اما با اینکه در منطقه زاب آن‌ها را شکست داد، سرانجام در جنگ مجدد با آنان شکست خورد و با همراهانش کشته شد (ابن-اثیر، ۱۳۸۰: ۳۶۵۶/۸).

یکی از مهم‌ترین قیام‌های خوارج، قیام ولید بن طریف حروری در جزیره بود. آغاز این قیام در تاریخ طبری در سال ۱۷۸ قمری و در تاریخ یعقوبی ۱۷۹ قمری نوشته شده است (طبری، ۱۳۶۳: ۱۲/۱۲: ۵۲۶۱؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲/۴۱۶).

در این هنگام، خلیفه فردی به نام یزید بن مزید شیبانی را برای رویارویی با وی فرستاد (طبری، ۱۳۶۳: ۱۲/۱۲: ۵۲۶۹). به گفته یعقوبی سرانجام یزید بن مزید در مبارزه‌ی تن به تن با ولید، پیروز شد و سر او را به نزد خلیفه رشید ارسال کرد (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲/۴۱۶). سرکوب قیام ولید بن طریف برای خلیفه هارون الرشید چنان اهمیت داشت که وی به شکرانه این پیروزی در رمضان سال ۱۷۹ قمری به حج عمره رفت (طبری، ۱۳۶۳: ۱۲/۱۲: ۵۲۶۹-۵۲۷۰).

قیام حمزه‌ی خارجی نیز از نظر گستردگی و طول مدت آن قابل توجه است. این قیام در سال ۹۷۸ هجری قمری، دو سال بعد از اینکه علی بن عیسی از طرف هارون به حکومت خراسان منصوب شد، در سیستان پدید آمد. هارون الرشید در سال ۱۹۲ قمری شخصاً برای سرکوب کردن خوارج به سوی خراسان رهسپار شد. در سال ۱۹۳ قمری هنگامی که خلیفه به گرگان رسید نامه‌ای به حمزه نوشت، اما حمزه در جواب خلیفه خود را امیرالمؤمنین خواند و برای جنگ با خلیفه آماده شد. سپاه خوارج به رهبری حمزه که شامل سی هزار سوار مسلح بود، در حالی که به نزدیکی نیشابور رسیده بودند، از فوت خلیفه باخبر شدند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۸۰-۱۵۶).

به طور کلی در دوره اول خلافت عباسی خوارج به دلایل متعدد سیاسی، اقتصادی و مذهبی به بقای خود ادامه دادند. اوضاع

نابه‌نجار معیشتی اکثریت مردم در این دوره به‌ویژه عملکرد هارون و کارگزاران او، نارضایتی عمومی را در پی داشت به‌گونه‌ای که مردم با شکنجه ناچار به پرداخت قسمت بیشتر دسترنج خود به عنوان مالیات به عاملان خلیفه بودند. در این احوال سرکردگان خوارج که خلافت عباسیان را نامشروع دانسته و منادی اجرای عدالت بودند، به شدت از سوی مردم حمایت می‌شدند. با وجود این، عملکرد عباسیان در قبال شورش‌های متعدد آنان - همانند امویان -، سیاست سرکوب بی‌رحمانه بود. بدین ترتیب، استفاده از قدرت سخت و قوه‌ی قهریه، زندان، قتل و شکنجه توسط خلفای عباسی از جمله هارون الرشید - حتی در اوج شکوفایی تمدن اسلامی - و سیاست تساهل و تعامل نسبت به سایر اقوام و ملل و اندیشه‌های گوناگون، امری طبیعی و به جهت نافرمانی از مقام معنوی خلیفه، لازم شرعی بود.

۳. مقابله با جنبش‌های استقلال طلب ایرانی

عباسیان از ابتدای تشکیل حکومت، همزمان با استفاده از قدرت نرم و ایجاد منصب وزارت و سپردن مسئولیت امورکشورداری به خاندان‌های ایرانی، در شرایطی که خود فاقد تجارب کافی برای اداره قلمرو وسیع تحت فرمانروایی‌شان بودند، ضمن بهره‌گیری از توانمندی و قابلیت کشورداری عده‌ای از ایرانیان، از به کارگیری قوه قهریه و خشونت و بی‌رحمی علیه عده‌ای دیگر از آنان دریغ نکردند. در این زمینه می‌توان به قتل ابوسلمه خَلال به دستور سَفاح، قتل ابومسلم به وسیله منصور و سرکوب جنبش‌های متعددی مانند سنباد، استادسیس، مقنن و بابک که به خونخواهی ابومسلم صورت گرفت، اشاره کرد.

یکی از اقدامات هارون الرشید، دستور کشتن جعفر بن یحیی برمکی و تار و مار ساختن خاندان ایرانی تبار برمکی بود که افرادی از این خاندان هفده سال وزارت هارون را بر عهده داشتند (ابن اثیر، ۱۳۸۰: ۵/۸: ۳۷۰). این اقدام هارون در سال ۱۸۷ قمری صورت گرفت (طبری، ۱۳۶۳: ۱۲/۵۲۹۶). در کتاب «زین الاخبار» در مورد نابودی خاندان برمکی توسط هارون آمده است «ایشان را بی‌جرمی، جرم کرد و همه مال و ملک ایشان بستند و ایشان را به زارترین عقوبتها بکشت و چون ایشان همه نیست گشتند، خلل اندر کار مملکت راه یافت» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۳-۱۶۲).

یکی از مهم‌ترین جنبش‌های استقلال طلب ایرانی که در دوران خلافت هارون الرشید روی داد، خیزش خرم‌دینان بود که به دلیل ناخشنودی مردم از خلیفه و کارگزارانش به سرعت گسترش یافت. در «تاریخ الکامل» آمده است که قیام خرم‌دینان در آذربایجان و در سال ۱۹۲ قمری روی داده است (ابن اثیر، ۱۳۸۰: ۸/۳۷۳۶). در «اخبار الطوال» می‌خوانیم که در همان سال خرم‌دینان در سرزمین جبال خروج کردند هر چند این قیام‌ها با خشونت تمام سرکوب شدند، خرم‌دینان که در عهد جانشینان هارون دوباره سر برآورده و قدرتی قابل توجه کسب کردند، مأمون و معتصم را دچار دردسر فراوان ساختند (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۳۲).

توهم برتری قوم عرب بر سایر اقوام، تبعیض نژادی و خود بزرگی بینی، قومیت ستیزی، خشونت و سختگیری که ساخته‌ی عصر امویان نسبت به مسلمانان غیر عرب بود؛ و با به کار بردن عنوان «موالی» برای تحقیر آنان جلوه بیرونی یافته بود، تا حد کمتری در عصر عباسیان نیز ادامه یافت. این امر بالطبع نارضایتی و اعتراض بخش وسیعی از جامعه اسلامی از جمله ایرانیان را در پی داشت. به همین سبب ایرانیان در هر اعتراضی به بی‌عدالتی و تبعیض‌های اجتماعی مشارکت می‌کردند؛ از جمله در قیام‌هایی به خوانخواهی ابومسلم و قیام بابک و مازیار. همانگونه که حضور و نفوذ ابوسلمه خَلال، ابومسلم و خاندان‌های معروف ایرانی چون برمکیان و آل سهل در دربار عباسیان سرانجام موجب هراس آن‌ها و اقدامات خشونت‌بارشان علیه ایرانیان شد.

۴. سرکوب علویان

از آنجا که عباسیان از مشروعیت و نفوذ اجتماعی علویان در کسب قدرت سود بردند، انتظار می‌رفت پس از سرنگونی امویان یکی از خاندان اهل بیت پیامبر (ص) را بر مسند خلافت بنشانند؛ اما فردی از بنی‌عباس بر کرسی خلافت جلوس کرد. این امر خشم و اعتراض شدید علویان را برانگیخت و آنان مخالفت خود را به شکل مبارزات سیاسی قهرآمیز و جنبش‌های مسلحانه نشان دادند. عباسیان از همان ابتدا سرکوب قاطع و خونین این جنبش‌ها را در دستورکار خود قرار دادند. علاوه بر این، فشارهای دستگاه خلافت نسبت به شیعیان به ویژه علویان، آنان را بر آن داشت تا دست به قیام بزنند. اولین قیام علویان بر ضد عباسیان قیام نفس زکیه بود که پس از آنکه عباسیان بیعت خود با محمد بن عبدالله نفس زکیه به عنوان مهدی اهل بیت در انجمن جابیه را [در ابواء نزدیک مدینه به سال ۱۲۶-۱۲۵ قمری] شکستند، نفس زکیه از بیعت با سفّاح امتناع ورزید و سفّاح به جستجوی او و برادرش ابراهیم که از بیم دستگیری متواری شده بودند، پرداخت؛ ولی هر چه تلاش کرد به آنان دست نیافت. او برای دستیابی به علویان، جاسوسانی را گمارده بود (ابن عبدربه، ۱۴۰۷: ۱۴/۵).

به نظر می‌رسد چهار سال و اندی عمر کوتاه حکومت سفّاح، صرف قلع و قمع بقایای امویان شد. او بیش از این مجال سخت‌گیری به علویان را پیدا نکرد. به همین سبب در دوران خلافت او فشار کمتری متوجه مردم شد و خاندان پیامبر نیز زیاد در تنگنا نبودند. در دوره منصور، محمدبن عبدالله و برادرش ابراهیم، مدینه و بصره را تصرف کردند و مالک بن انس در حمایت از آن‌ها فتوایی مبنی بر نقض بیعت مردم با منصور صادر کرد. او بیعت منصور با مردم را مبتنی بر زور و باطل می‌دانست. ابوحنیفه نیز از این قیام حمایت کرد. اما سرانجام این قیام با وجود هوادارن بسیار از مردم، بزرگان و اشراف مکه و مدینه، توسط منصور سرکوب شد و محمد و ابراهیم کشته شدند (طبری، ۱۳۸۷: ۱۹۰/۶).

وقتی خیال منصور از امویان راحت شد قسم خورد که علویان را از میان بردارد. او گفت: «و الله لارغمن انفی و انوفهم و ارفع علیهم بنی تمیم و بنی عدی» (قسم به خدا! بینی خود و بینی علویین را بر خاک خواهیم مالید و علی‌رغم آن‌ها بنی تمیم و بنی عدی را -که ابابکر و عمر از آن تیره هستند- بر علی بن ابیطالب برتری خواهیم داد). پیروان عثمان و آل مروان که از حکومت افراد خاندان بنی امیه مایوس شدند، اطراف منصور را گرفتند و علیه علویان سعایت کردند و گفتند تنها دشمن تو علویان هستند. منصور طبق این سوگند، بسیاری از سادات فاطمی و علویین را کشت و خیلی از جوانان سادات بنی فاطمی را در زیر دیوارها و میان ستون‌ها و چاه‌های جامع زنده به گور کرد (عمادزاده، ۱۳۷۴: ۳۹۳/۱).

از دیدگاه منصور، اساسی‌ترین خطری که موجودیت خاندان عباسی و حکومت آنان را تهدید می‌کرد، علویان بودند؛ زیرا هم دلایل و توجیحات آنان برای خلافت نیرومندتر و هم خویشاوندی ایشان با پیامبر نزدیک‌تر از عباسیان بود. علاوه بر اینکه در میان مردم افرادی شناخته شده و از نفوذ و موقعیتی برتر برخوردار بودند. منصور با سادات حسنی رفتارهای زشتی در پیش گرفت. بدین معنی که مشایخ آن‌ها را از قبیل عبدالله محض بن حسن بن علی بن ابیطالب که شیخ طالبیین در عصر خود بود و فرزندان و برادران و پسران برادران وی را که جملگی از سادات حسنی بودند، بازداشت کرد و نزد خود زندانی کرد تا آنکه همگی در زندان جان سپردند. یکی از روش‌های مبارزه منصور با علویان این بود که آنان را زنده در میان دیوار می‌گذاشت تا بدین وسیله جان سپارند (ابن‌اثیر، ۱۴۰۷: ۵۲۶/۵). ابن بابویه روایت کرده است که چون منصور در بغداد عمارتی بنا می‌کرد، اولاد حضرت علی را تفحص می‌کرد و هر که را می‌یافت در میان ستون‌های آجر می‌گذاشت تا به این زجر شهید می‌شدند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۸۸-۸۸۷). او در سخنی به

قتل صدها نفر از علویان اعتراف کرده، می‌گوید: «من هزار تن یا بیشتر از فرزندان فاطمه را کشتم». وی خزان‌های از سرهای بریده علویان را برای پسرش مهدی به میراث نهاد و بر هر سری ورقه‌ای آویخته بود که معرف صاحب آن بود و در میان آنان سرهای پیرمردان، جوانان و کودکان وجود داشت (العاملی، ۱۳۸۱: ۸۷).

منصور، محمد بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب را به طرز فجیعی به قتل رسانید. او را که به سبب حسن و جمالش «دیباج الأصفر» (دیبای زرد) می‌خواندند، احضار کرد و به او گفت: «دیباج الأصفر تویی؟ وی گفت: مردم چنین می‌گویند. منصور گفت: تو را نوعی بکشم که تاکنون کسی را نکشته‌ام». سپس فرمان داد او را زنده و داشته ستونی روی او بنا نهادند تا آنکه میان آن جان سپرد (ابن طقطقی، ۱۴۱۴: ۲۲۱).

ظلم دیگر منصور این بود که می‌نشست و واعظی را کنار خود می‌نشاند و در مقابلش جلادان شمشیر به دست می‌ایستادند و می‌گفت: «یک عده از علویین را می‌آوردند و امر می‌کرد یک عده از آنان را گردن بزنند و چون خون جاری می‌شد و یا ترشح می‌کرد و به لباسش می‌رسید، متوجه واعظ می‌شد و می‌گفت: مرا موعظه کن!». واعظ بیچاره او را موعظه می‌کرد و متذکر خداوند می‌ساخت، منصور سرش را پایین می‌انداخت. پس از لحظاتی سر بلند کرده و به جلادان می‌گفت: «گردن بزنید! و این عمل به طریق مذکور چند مرتبه تکرار می‌شد تا تمام علویین که آورده شده بودند گردن زده شوند» (مشکوٰۃ کرمانی، ۱۳۵۸: ۱۳۳-۶۱۲).

در آغاز خلافت هادی نیز علویان منطقه حجاز به رهبری حسین بن علی بن حسن بن حسین بن علی شهید فحّ قیام کردند. وی خلافت را حق خاندان علوی می‌دانست و قیام او اعتراضی به ظلم و تعدی هادی بر علویان و قطع مستمری آنان بود. حسین در سال ۱۶۹ قمری به مدت یازده روز مدینه را به تصرف درآورد، زندانیان را رها کرد و عاملان عباسی را به زندان افکند. سپس به سوی مکه رفت و در محلی به نام «فح» با سپاه عظیم عباسی روبه‌رو شد. علی‌رغم پایداری زیاد، سپاه وی درهم شکست و حسین و پیروانش به قتل رسیدند و او به «شهید فح» معروف شد. علویان این فاجعه را پس از حادثه هولناک کربلا غم‌بارترین حادثه تاریخ به شمار می‌آورند و در سوگ شهیدان آن قیام، مرثیه‌ها سرودند (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۴۰۷/۲).

یحیی بن عبدالله - برادر نفس زکیه و از داعیان و مبلغان وی - که پس از شکست محمد، در ری و طبرستان به کار دعوت مشغول شد، قیام کرد و مردم را به امامت خویش خواند؛ اما به وسیله هارون به قتل رسید.

ادریس بن عبدالله برادر دیگر محمد نفس زکیه و یکی از داعیان او بود. او در قیام فح نیز شرکت کرد و چون این قیام به شدت سرکوب شد به مصر و از آنجا به مراکش رفت و در آنجا اولین دولت مستقل شیعی را بنیان گذاشت. به گفته‌ی اصفهانی: «موسی بن مهدی، برای رهایی از ادریس به نیرنگ پناه برد و پزشکی معروف به شماخ را نزد وی فرستاد و او را با سمی در مسواک از پای درآورد» (اصفهانی، ۱۴۱۹: ۴۰۸-۴۰۷). در مجموع در تمام طول دوره حکومت عباسیان، همچنان سیاست کشتار، سرکوب و شکنجه و فشار سیاسی و اقتصادی بر علویان پا بر جا بود.

۵- فشار بر امامان شیعه و پیروان آن‌ها، و پیامدهای آن (تقیه و تشکیل سازمان وکالت)

عامل اساسی که در تغییر رویکرد خلفای عباسی نقش تعیین‌کننده داشت، این حقیقت بود که استفاده از قدرت نرم در مقابل امامان شیعه (ع) بی‌تأثیر بود؛ و سیاست تطمیع امامان نیز برای سلاطین عباسی کوچک‌ترین نتیجه‌ای در بر نداشت. به‌عنوان مثال کوشش هارون الرشید برای تطمیع امام موسی کاظم (ع) و حتی وساطت ربیع که از سوی هارون مأمور دلجوئی از امام موسی کاظم (ع) شده بود، در موضع امام کوچکترین تغییری ایجاد نکرد. کما اینکه زندان سندی بن شاهک و شکنجه و توهین و ضرب و شتم نیز توانست در مواضع امام تغییری ایجاد کند.

همچنین سیاست بازی مأمون در انتصاب امام رضا (ع) به ولیعهدی با توسل به زور و تهدید - که به منظور کسب مقبولیت و مشروعیت برای خلافت عباسی نزد علویان و سادات از طریق مشارکت دادن امام در امور حکومتی و ممانعت از جنبش‌های آنان و نیز جلب حمایت بیشتر ایرانیان به جهت ارادت خاص شان به اهل بیت پیامبر (ص) صورت گرفت -، با شرط امام مبنی بر اینکه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و عزل و نصب‌ها دخالتی نداشته باشد با هوشیاری آن حضرت بی‌نتیجه ماند؛ و مانع از دستیابی مأمون به اهدافش شد. علت زندان‌های طولانی مدت پیشوایان شیعه و یا به شهادت رساندن آن‌ها این واقعیت بود که آنان افشاگر ادعاهای دروغین سلاطین عباسی در پیروی از سیره پیامبر (ص) بودند و وجودشان برای موجودیت سلاطین عباسی خطرناک بود.

خلفای عباسی به شیوه‌های مختلف شیعیان را تحت فشار و آزار و شکنجه قرار می‌دادند؛ از جمله منصور گروهی از آنان را در «ربذه» گرد آورد و به زنجیر بست و به قدری به آنان تازیانه زد که گوشت و خونشان به هم آمیخت. سپس آن‌ها را تحت سخت‌ترین شرایط به کوفه منتقل کرد و به زندانی افکند که شب و روز را تشخیص نمی‌دادند، زندانیان ناچار بودند برای تشخیص اوقات نماز، قرآن را به پنج بخش تقسیم کنند و هر یک از نمازهای روزانه را پس از قرائت یک بخش از قرآن اقامه کنند. علویان در این زندان در وضعیت بسیار بدی به سر می‌بردند و سرانجام با فروریختن سقف روی آنان توسط مأموران، همه آن‌ها به شهادت رسیدند (ابن- اثیر، ۱۴۰۷: ۳۷۱/۴؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۹۹/۳؛ اسد حیدر، ۱۴۲۵: ۱/۴۹۷-۴۹۶).

هفت تن از امامان شیعه، امام صادق، امام موسی کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری و امام مهدی علیهما السلام، معاصر با خلفای عباسی بودند. امام صادق (ع) معاصر ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور بود. منصور، امام را چند بار تهدید به قتل کرد و در نهایت نیز ایشان را به شهادت رسانید. حتی امام در وصیت‌نامه خویش به پیروانشان، به دلیل ترسی که از فشارهای وارده از جانب منصور بر جانشین ایشان می‌رفت، نام پنج نفر از جمله خود منصور را به عنوان جانشین اعلام کردند تا خطر قتل امام موسی کاظم (ع) توسط منصور کمتر شود (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۳/۲).

امام موسی کاظم (ع) با چهار خلیفه عباسی یعنی منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید هم عصر بود. گرچه فشارها در زمان مهدی اندکی کاهش پیدا کرد، امام موسی کاظم (ع) مدتی طولانی از عمر خود را در زندان سپری کرد. در دوره‌ی هارون الرشید فشارهای وارده بر امام به گونه‌ای شد که ایشان را زندانی کرد و در زندان به بدترین وضع نگه داشت و پس از انواع شکنجه به شهادت رسانید (زین عاملی، ۱۳۷۵: ۱۲۰).

امام رضا (ع) معاصر سه خلیفه عباسی، هارون، امین و مأمون بود. در زمانی که بین عباسیان بر سر جانشینی هارون جنگ درگرفت، فشارهای وارده از دربار عباسی بر ایشان و یاران حضرت به حداقل رسید. اما پس از آنکه مأمون برادرش امین را کشت و به خلافت رسید، با ترفندی جدید سعی در کنترل امام داشت. او امام را به مرو آورد و ایشان را به اجبار ولیعهد خویش قرار داد. تا هم ایشان و هم یارانشان را کنترل کنند و هم حمایت شیعیان و محبان اهل بیت را به خود جلب کند. اما با هوشیاری امام، نقشه او شکست خورد و او سرانجام امام را به شهادت رسانید (عاملی، ۱۳۸۱: ۲۱۲-۲۰۲).

امام جواد علیه السلام هم عصر مأمون و معتصم عباسی بود. مأمون با ازدواج دخترش با امام سعی کرد ایشان را به خود نزدیک گرداند. اما امام با وجود سن کم‌شان وظایف امامت خویش را انجام می‌دادند. معتصم نیز سعی داشت تا با آوردن ایشان به بغداد، حضرت را کنترل کند. اما زمانی که موفق به این کار نشد، امام را به شهادت رسانید (فتال نیشابوری، ۱۳۶۸: ۲۴۳؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳۷۹/۴).

امام هادی علیه السلام معاصر معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز بود. اوج فشار بر شیعیان و علویان در زمان متوکل عباسی بود. متوکل امام را از مدینه به سامرا آورد و منزلشان را طوری انتخاب کرد که همواره تحت نظر باشند. او به طور مرتب دستور تفتیش منزل ایشان را صادر می‌کرد و تمام دیدارها و رفت و آمدهای آن حضرت را کنترل می‌کرد (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۴/۴۰۱).

امام حسن عسکری علیه السلام معاصر معتز، مهتدی و معتمد عباسی بود. در زمان هر سه خلیفه عباسی، ایشان در سامرا تحت نظر بود و در شرایط بسیار سختی زندگی می‌کرد و حتی در بیشتر مواقع از دیدار با اصحاب خویش نیز محروم بود. آن حضرت در زمان معتمد عباسی به شهادت رسید. پس از شهادت امام عسکری (ع) برای شناسایی وصی او، کنیزان و همسران آن حضرت را زندانی کردند (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۱۶۲).

امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را در مقر نظامیان سامرا ساکن کرده بودند تا نظارت بیشتری بر آن دو بزرگوار داشته باشند.

فشار عباسیان بر امام زمان (ع) و پیروانشان به حدی زیاد شده بود که آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارشان از نظرها پنهان شدند و دوران غیبت ایشان آغاز شد (صدر، ۱۴۱۲: ۱/۳۴۱).

از آنجا که امامان شیعه و پیروانشان پیوسته تحت کنترل حاکمان عباسی قرار داشتند، برای حفظ موجودیت خویش و مکتب تشیع ناچار به تقیه بودند. تقیه به معنای خودداری از اظهار واقعیت، هنگام ترس بر جان و بیم ازگشته شدن و نه به معنای دروغ‌گویی بود که شیعه آن را به تبع شریعت اسلام از شرع و عقل گرفته است؛ همانند زمانی که عمار در اثر شکنجه مشرکان قریش به دستور پیامبر ایمان خود را پنهان و تقیه کرد، آن حضرت فرمود: «اگر دوباره شکنجه‌ات دادند، باز این کار را بکن» (طوسی، ۱۴۰۴: ۲/۸۰۵).

فشار بر شیعیان در دوره عباسیان منجر به شکل‌گیری «سازمان وکالت» توسط امام صادق (ع) برای پیوند شیعیان در نقاط دور و نزدیک و دسترسی آنان به امام، به ویژه در امر جمع‌آوری وجوه شرعی و برای پاسخگویی به احکام شرعی، شد که نخستین فعالیت تشکیلاتی و حزبی شیعه در جهان اسلام محسوب می‌شد. این تشکیلات با همکاری و کلاء و نواب ایشان در مدینه شروع به فعالیت کرد و در واقع مهم‌ترین و در مواردی، تنها مسیر ارتباطی میان شیعیان در نقاط مختلف با امامانشان بود. امام بدین منظور افرادی را به عنوان وکیل و نماینده‌ی خود با اهداف خاصی انتخاب و راهی مناطق شیعه نشین می‌کرد. امام صادق (ع) با این طرح خود توانستند جامعه شیعه را از آسیبهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حفظ کرده و با تبلیغات فرهنگی خود از طریق شبکه‌ی وکالت، آن را با فرهنگی متمایز، انسجام بخشند (طوسی، ۱۴۰۴: ۲/۲۱۰-۲۰۹).

هرچند اوج مقابله با شیعیان و علویان مربوط به دوره امویان است، باید گفت با آغاز حکومت امویان و روی کار آمدن معاویه سب و لعن حضرت علی (ع) در منابر و سخت‌گیری بر شیعیان افزایش یافت و این سخت‌گیری در دوره یزید، با شهادت امام حسین (ع) و یارانش به اوج رسید. در دوره عبد الملک بن مروان، با تسلط حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق و حجاز شیعیان به شدت سرکوب شدند و امام سجاد (ع) تقیه کرد؛ اما متأسفانه این روند در عصر عباسی نیز به شکل‌های دیگر ادامه یافت. شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ائمه مقارن با حکومت عباسیان که جوی توأم با خفقان و ظلم ایجاد کرده بودند، منجر به شکل‌گیری «سازمان وکالت» توسط امام صادق (ع) برای پیوند شیعیان در نقاط دور و نزدیک شد، و ارتباط ائمه با شیعیان، به جهت حفظ جان ائمه و شیعیان و ممانعت از حساسیت بیشتر حکومت، توسط وکلا صورت می‌گرفت (طوسی، ۱۴۰۴: ۲/۲۱۰-۲۰۹). عباسیان که عاملان حبس و شکنجه و قتل بسیاری از علویان، شیعیان و امامان آن‌ها بودند، امامان ششم، هفتم، هشتم، نهم، دهم و یازدهم شیعیان را به شهادت رساندند.

نتیجه‌گیری

در بررسی سیاست‌های حکومت عباسیان مشخص می‌شود که استفاده از قدرت سخت و سرکوب اجتماعی به‌عنوان ابزاری برای حفظ و تقویت قدرت، تأثیرات عمیقی بر پایداری و مشروعیت حکومت آنان داشته است. عباسیان با تلاش برای مشروعیت‌بخشی دینی به اقدامات خشن و بی‌رحمانه خود، سعی در توجیه سرکوب مخالفان داشتند. اما این رویکرد نه تنها با اصول شرع اسلامی در تضاد بود، بلکه منجر به افزایش نارضایتی و کاهش حمایت مردمی نیز شد.

در دوره اول عباسی، چرخش به سوی اندیشه‌های اهل سنت و عرب‌گرایی و ناسیونالیسم عربی، همراه با سرکوب نخبگان غیرعرب، نشان‌دهنده تلاش آن‌ها برای بازسازی پایه‌های قدرت خود بود. اما این سیاست‌ها، علی‌رغم همه تلاش‌های دستگاه خلافت جهت مشروعیت‌بخشی به آن، نتوانست حمایت لازم را برای مقابله با جنبش‌های مختلف جلب کند. در نتیجه، در بلندمدت به تضعیف پایه‌های حکومت عباسیان انجامید.

در ادامه، می‌توان نتیجه گرفت تأثیرات استفاده از قدرت سخت و سرکوب اجتماعی بر گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی در دوران عباسیان شامل تحلیل واکنش‌های مختلف گروه‌های مخالف، از جمله بقایای امویان، خوارج، ایرانیان، علویان و امامان شیعه و پیروان آنان باشد. هر یک از این گروه‌ها به‌طور متفاوتی به سیاست‌های سرکوب‌گرانه عباسیان واکنش نشان دادند و این واکنش‌ها تأثیرات متفاوتی بر پایداری و مشروعیت حکومت عباسیان داشت.

به‌عنوان مثال، بقایای امویان که همچنان به‌عنوان تهدیدی برای حکومت عباسیان محسوب می‌شدند، با سرکوب شدید مواجه شدند. این سرکوب‌ها نه تنها به کاهش فعالیت‌های آنان منجر شد، بلکه به افزایش نارضایتی در میان حامیان آنان نیز انجامید. خوارج نیز به‌عنوان گروهی که به‌طور مداوم علیه حکومت‌های مرکزی قیام می‌کردند، با سرکوب شدید عباسیان مواجه شدند. این سرکوب‌ها به کاهش فعالیت‌های آنان منجر شد، اما نتوانست به‌طور کامل این گروه را از بین ببرد.

ایرانیان که در ابتدا به‌عنوان حامیان اصلی عباسیان محسوب می‌شدند، با چرخش سیاست‌های عباسیان به سوی عرب‌گرایی و ناسیونالیسم عربی، به تدریج از حمایت حکومت عباسیان فاصله گرفتند. این تغییر سیاست‌ها منجر به افزایش نارضایتی در میان ایرانیان و کاهش حمایت آنان از حکومت عباسیان و روی آوردن به حکومت‌های مستقل ایرانی شد. علویان و امامان شیعه نیز به‌عنوان گروهی که همواره با حکومت‌های مرکزی در تضاد بودند، با سرکوب شدید عباسیان مواجه شدند. این سرکوب‌ها به افزایش نارضایتی در میان پیروان آنان و تقویت جنبش‌های استقلال‌طلبی در مناطق مختلف انجامید.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که استفاده از قدرت سخت و سرکوب اجتماعی توسط عباسیان، با وجود تلاش برای مشروعیت‌بخشی دینی به این اقدامات، نتوانست به‌طور کامل به پایداری و مشروعیت حکومت آنان کمک کند. این سیاست‌ها منجر به افزایش نارضایتی و کاهش حمایت مردمی شد که در نهایت به تضعیف پایه‌های حکومت عباسیان انجامید. از این رو می‌توان گفت تضعیف جایگاه خلافت عباسی در دوره‌های بعد که تا حد زیادی موجب حذف قدرت سیاسی خلفا گردید حاصل عملکرد نامناسب آن‌ها در این عرصه بوده است که موجب شد حمایت خود را نزد بسیاری از اقشار اجتماعی را از دست بدهند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد (۱۳۸۰). *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، مترجم حسن روحانی و حمید رضا آژیر، تهران: اساطیر.
- _____ (۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م). *الکامل فی التاریخ*، ج ۵، راحه و صحیحه محمد یوسف الدقاق، بیروت: دارالکتب

العلیه.

- ابن شهر آشوب، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۷۹ ق). مناقب آل ابی طالب، ج ۴، قم: مؤسسه انتشارات علامه.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۴۱۴ ق). الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه، قم: افست.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد (۱۴۰۷ ق/۱۹۸۷ م). عقد الفرید، ج ۵، محققان قمیحه، مفید محمدو ترحینی، عبدالمجید، لبنان: بیروت، دارالکتاب العلمیه.
- اسد، حیدر (۲۰۰۴ م/۱۴۲۵ ق). الامام صادق و المذاهب اربعه، ج ۱، قم: دارالکتاب الاسلامی، مطبعه اسوة.
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین (۱۴۱۹ ق). مقاتل الطالبیین، ج ۳، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- بدون نویسنده (۱۳۶۶ ش). تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: پدیده خاور.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۲ ش). تاریخ ایران اسلامی، ج ۱، امیر قربانی، نشر الکترونیکی.
- خراسانی، معتمد (۱۳۶۲). حکومت عباسیان در پیشگاه تاریخ- پژوهشی مستند پیرامون خلافت عباسیان از ابتدا تا زمان مامون، تهران: نشر سازمان چاپ و نشر هجرت.
- خزاز قمی، علی (۱۴۰۱ ق). کفایة الاثر و الكتاب فی النص علی الائمة الاثنی عشر، تهران: ناشر بیدار.
- خضری، سید احمد رضا (۱۳۷۸). تاریخ خلافت عباسی: از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: انتشارات سمت.
- دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۴ ش). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- زین عاملی، محمد حسین (۱۳۷۵). شیعه در تاریخ، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- صدر، سید محمد (۱۴۱۲ ق). تاریخ الغیبت الصغری، ج ۱، ج ۱، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید (۱۳۶۳). تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)، ج ۱۱ و ۱۲ و ۱۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- _____ (۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳ م). تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)، ج ۴، بیروت: مؤسسة العلمی للمطبوعات.
- _____ (۱۳۸۷ ق). تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)، ج ۵ و ۶، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار سویدان.
- طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی (۱۴۰۴ ق). اختیار معرفة الرجال، ج ۲، قم: مؤسسه آل بیت الحیاء التراث.
- عاملی، سید جعفر مرتضی (۱۳۸۱ ش). زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه خلیل خلیلیان، ج ۱۲، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- عمادزاده، حسین (۱۳۷۴). تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، تهران: انتشارات اسلام.
- فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۶۸ ش). روضة الوعظین بصیرة المتعظین، مقدمه محمد مهدی، سید حسن خراسان قم: الشریف الرضی.
- فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۷). «قیام‌های خوارج در روزگار هارون الرشید»، نشریه تاریخ ایران، شماره ۵۹، صص ۱۱۷-۱۳۸.
- قادری، حاتم (۱۳۷۵). تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان با رویکردی به آرا اهل سنت، تهران: انتشارات بنیان.

- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). *زین الاخبار: تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گلدزیهر، ایگناتس، ناث، ره، (۱۳۷۱). *اسلام در ایران، شعوبیه؛ نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان*، ترجمه محمود افتخارزاده - حسین عضدانلو، بی جا: نشر مولف.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق). *بحار الأنوار*، ج ۳۱، بیروت: مؤسسه الوفاء البعه الثانيه.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۸۲). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، بیروت.
- مشکوة کرمانی، احمد (۱۳۵۸ ش). *تاریخ تشیع در ایران*، تهران: هادی مشکوة.
- یعقوبی، احمد بن یحیی واضح (۱۳۶۶). *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۱). *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.